انسان در قرآن

محمدکاظم بادپا

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوند متعال، قرآن کریم را برای هدایت همة انسان‌ها بدون مرز جغرافیایی و تاریخی بر پیامبر اکرم

«صلی الله علیه وآله» نازل فرمود:

«اِنْ هو الا ذکر للعالمین.»[1]

قرآن نیست مگر یادی برای جهانیان.

لفظ و لغت قرآن، عربی است؛ ولی سخن و منطق قرآن، سخن و منطق دل و جان انسان است؛ به همین دلیل در فهم قرآن، نه فرهنگ و تمدّن خاصّی معتبر است و نه سطح علمی ویژه‌ای؛ چرا که زبان قرآن، زبان نیازها، خواسته‌ها و عشق‌های واقعی انسان است. قرآن، بیان طلب‌های واقعی و ضروری انسان و پاسخ روشن و خطاناپذیر به آن خواسته‌ها و نیازها است.

اینکه انسان در دانستن خواسته‌های واقعی خود دچار اشتباه نشود و خواسته‌های دروغین در لباس خواسته‌های واقعی به او تحمیل نگردد، کار بسیار بزرگی است که انسان را از انحراف از مسیر حقیقی خود ـ که در عالم هستی و تکوین برای او تعیین شده است ـ محفوظ و مصون می‌دارد. همة مصیبت‌ها، اضطراب‌ها و نارضایتی‌های روانی و روحی انسان، به خصوص در عصر ما از همین تغییر خواسته‌ها و نیازهای اصیل به خواسته‌ها و نیازهای دروغین و ساختگی به وجود آمده است.

نیازهای اصیل و واقعی انسان را ـ که مقتضای فطرت و نوع آفرینش او است ـ می‌توان به طور کلی در سه بخش بیان کرد:

بخش اوّل مربوط به مبدأ و آغاز خلقت انسان است. انسان می‌خواهد بداند از کجا آمده است و آمدنش بهر چه بوده است؟ آیا آفریدگاری دارد؟ اگر در آفرینش او هدفی در کار بوده است، آن هدف چیست؟ آیا پس از آفرینش، پروردگارش ناظر او است؟ و سؤالاتی از این قبیل که مربوط به آفرینش و هدف خلقت است.

بخش دوم مربوط به معاد است. انسان می‌خواهد بداند که پایانش چیست؟ به کجا می‌رود؟ مرگ چیست؟ آیا با مرگ همه چیز نیست و نابود می‌گردد یا آنکه مرگ، انتقال به سرای دیگر است؟ سرای دیگر چگونه است؟ چه ارتباطی بین زندگی این دنیا و زندگی آن سرای وجود دارد؟ آیا در این دنیا می‌توان به شکلی در زندگی اُخروی اثر گذاشت؟ و... .

بخش سوم مربوط به آداب، احکام و قوانین زندگی است که قسمتی مربوط به پرستش و عبادت و قسمتی مربوط به معیشت است.

انسان پس از شناخت مبدأ و ایمان به او، می‌خواهد او را بپرستد. چگونه او را عبادت کند تا اطمینان یابد که پروردگارش از او راضی است و او را اجابت خواهد کرد و عبادتش صحیح و مقبول است و در نتیجه رستگار خواهد شد؟

در قسمت مربوط به معیشت هم انسان به صدها قانون در مورد نکاح، روابط حقوقی همسران، طلاق، ارث، تجارت، قصاص، قضا و دیگر معاملات نیازمند است که حکم عقل در مورد هر یک از آنها کلّی است و حکم جزئی و مشخّصی ندارد؛ برای مثال، عقل حکم می‌کند که اموال میّت نباید دست نخورده نگهداری شود تا بپوسد و از بین برود؛ امّا حکم نمی‌کند که اموال میّت باید به چه اشخاصی تعلّق بگیرد و سهم هر یک چقدر باید باشد. اگر در جوامعی نسبت به این موضوع، بشر خودش قانونی وضع کند، صرفاً از روی گمان و ظنّ سرچشمه گرفته وهیچ میزانی در کار نبوده است تا مصلحت کاملاً رعایت شده باشد؛ به همین دلیل چه بسا بشر قوانینی وضع کرده و پس از ده‌ها سال اجرا، نتیجه گرفته، در صورتی که ظالمانه بوده و باید برعکس می‌شده است.

اگر بخواهیم یک معیار پایدار و صحیح برای تشخیص نیازهای واقعی بیان کنیم می‌گوییم: نشانة واقعی بودن یک خواسته این است که با برآورده شدن آن، آرامش و رضایت کامل در انسان به وجود آید.

واژه فطرت در قرآن کریم، اساسی‌ترین واژه در انسان‌شناسی قرآنی است. حقیقتی به نام «فطرت» نقطة مرکزی دیدگاه قرآن نسبت به انسان است.

قرآن بینش خاصّی نسبت به انسان دارد و آن بینش خاصّ خود را با کلمة «فطرت» بیان کرده است:

«فاقم وجهک للدین حنیفاً فطرت الله الّتی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم.»[2]

مستقیم روی به جانب آیین پاک اسلام آور که خداوند مردم را بر آیین خداپرستی آفریده است و هرگز در این نوع آفرینش تغییر راه پیدا نخواهد کرد؛ زیرا این دین استوار حق است.

«فطرهْْ الله التی فطر الناس علیها؛ فطرت آن‌گونة خاص از آفرینش است که خدا به انسان داده است.» برای انسان یک سلسله ویژگی‌هایی در اصل خلقت درنظر گرفته شده است. فطرت انسان، یعنی ویژگی‌هایی در اصل خلقت انسان.

در قرآن کریم دو کلمة «حنیف» و «صبغه» آمده است که به معنای فطرت است. «صبغهْْ» بر وزن «فِعْلَهْْ» یعنی نوع رنگ زدن. «صبغهْْ الله و من احسن من الله صبغهًْْ؛ رنگ خدایی و چه کسی نیکوتر از خدا است از نظر رنگ!»

رنگ خدایی یعنی نوع رنگی که خدا در متن تکوین به انسان و موجودات زده است. رنگ خدایی همان رنگی است که دست حق در متن تکوین و متن خلقت، انسان را به وسیلة آن، متلوّن کرده است.[3]

بنابراین، انسان یک جسم و مادّة بی‌رنگ و بی‌شکل نیست که بتوان آن را به هر رنگ و شکل و صورت درآورد و نیازها و خواسته‌های او را عوض کرد. گرایش‌های مادی و معنوی انسان، ذاتی و تغییرناپذیر است و دست آفرینش از ازل، او را این‌گونه قرار داده است.

قرآن کریم با فطرت هماهنگ است، همچنین می‌توان آن را فهمید و از آن سود برد.

«یا ایًها النًاس قد جاءًتکم موعظهٌْْ من ربّکم و شفاء لما فی الصدور و هدیً و رحمهًْْ للمؤمنین[4]؛ ای مردم عالم! از جانب پروردگارتان، پند و اندرز و شفای دل‌های شما و هدایت و رحمت برای مؤمنان آمد.»

قرآن کریم در این آیه باخطاب «یا ایها الناس» ـ که خطاب به همة انسان‌ها است ـ خود را با چهار کلمة پر از خیر و برکت معرفی کرده است‌؛ موعظه، شفاء، هدایت و رحمت.

هر چیزی که نیاز و خواستة واقعی هر موجودی باشد، آن موجود از عدمش در رنج و سختی قرار می‌گیرد و با وجودش در آرامش و صفا و رضایت به سر می‌برد. هماهنگی قرآن با فطرت سبب می‌شود تا با اعتقاد و ایمان و عمل به قرآن، پاسخ نیازها و خواسته‌های انسان داده شود و در نتیجه انسان در آرامش و آسایش قرار گیرد؛ به همین دلیل، قرآن خود را شفا نامیده است.

برای شفا یک جهت زیباتر و عمیق‌تری را می‌توان در نظر گرفت و آن، دمیدن «امید» در انسان است. امید، مهم‌ترین نیاز انسان است. نا امیدی سخت‌ترین درد و رنج است؛ بلکه مادر همة دردها و رنج‌هاست. نا امیدی، درد و رنج پیوسته و مداوم و غیر منقطع است. چیزی که در هر مصیبتی، نا امیدی را به امید تبدیل می‌کند همانا جهان‌بینی الهی و قرآنی است. قرآن با عالی‌ترین مفاهیم خودش مانند توکّل، اجر بر مصیبت، پاداش اُخروی و امدادهای غیبی، هرگونه نومیدی را از انسان می‌زداید. به راستی برای قرآن به دلیل از بین بردن بدترین درد، یعنی نومیدی، نامی جز کلمة شفا نمی‌توان بر آن گذاشت.

بنابراین قرآن، کتاب فطرت است، هم قابل فهم همگان است و هم سودمند.

«لقد یسّرنا القران للذّکر... ؛ ما قرآن را برای یاد حق آسان کردیم.»[5]

آسانی قرآن به سبب هماهنگی و موازی بودن آن با قلب و روح و روان بشر است و فهم مطالب آن به استدلال‌های پیچیده و عقل‌های ورزیده نیاز ندارد. البته به آن معنا نیست که برای نوابغ و دانشمندان، مطالب و معارف عمیق ندارد؛ بلکه مقصود این است که برای هدایت هر انسانی ـ در هر سطح و درجة علمی که باشد ـ معارف و مطالب کافی دارد و برای دانشمندان و اهل علم هم معارف عمیق‌تری دارد. آیات اوّل سورة مبارکة مزّمّل با فصاحت و بلاغت کامل مسیر بهره‌مندی بیشتر را برای اهلش تبیین نموده است:

«یا ایها المزّمّل. قم اللَّیلَ الّا قلیلا. نصفه اَو انقص منه قلیلا. او زد علیه و رتّل القران ترتیلا. انا سنلقی علیک قولا ثقیلا. انّ ناشئهْْ اللّیل هی اشدّ وطاً و اقوم قیلا. انّ لک فی النهار سبحاً طویلاً. واذکر اسم ربّک و تبتّل الیه تبتیلا؛ ای رسولی که در جامه خفته‌ای! شب را به نماز و طاعت برخیز مگر اندکی که نصف یا کمتر از نصف باشد یا چیزی بر نصف بیفزا و به تلاوت آیات قرآن مشغول باش تا ما کلام بسیار سنگین و گرانمایه بر تو القا کنیم. البته نشئة شب برای خلوص و پیمان و برای گفتار، پایدارتر و قوی‌تر است. برای تو در روز وقت کافی برای طلب روزی وجود دارد و نام خدا را همواره یاد کن و به کلی از غیر او ببر و به سوی او از خلق منقطع شو.»

هر کسی آمادگی، استعداد و ظرفیت عملی را که در این آیات بیان شده است ندارد. عمل به این دستورات برای عده‌ای خاص ممکن است که پس از طی این مراحل، آمادگی لازم را برای فهم قرآن در لایه‌های عمیق‌تر پیدا می‌کنند. پس اینکه فرمود: «ما قرآن را آسان کردیم» به این معنا نیست که قرآن کتابی کم‌محتوا و سبک است؛ بلکه قرآن، قول و کلام سنگین و پرمغزی است که باید برای فهم آن، آمادگی و زمینه‌ای در انسان ایجاد شود؛ ولی به سبب توازی با فطرت، همة اقشار با هر سطح علمی می‌توانند آن را به اندازه‌ای که سعادتمند شوند بفهمند و از آن بهره‌مند شوند.

در هر کتاب و نوشته‌ای، عمیق و پرمغز بودن با آسان و روان بودن تضاد دارد؛ اما قرآن به سبب این که نور است، تعمّقش موجب سختی آن نشده است.

رستگاری و زندگانی اخروی و جاودان، درجاتی دارد و همة انسان‌ها بر حسب استعدادهایی که دارند در درجه‌ای مخصوص به خود قرار می‌گیرند: «لهم درجات عند ربهم؛[6] آنان هرکدام در درجه‌ای خاص نزد پروردگارشان هستند.» قرآن هر کس را به میزان درجة خودش به مرحله‌ای از سعادت هدایت می‌کند. همة انسان‌ها ظرفیّت و قوّة رسیدن به تمام کمالات انسان را تا بالاترین سطح ممکن ندارند. آیات اوّل سورة مزّمّل برای القای کلام سنگین به پیامبر«صلی الله علیه وآله» دستوراتی داد. انجام آن دستورات و بی‌خوابی کشیدن بدون اینکه از بی‌خوابی و عبادت، کسالت و ناراحتی احساس شود و انسان در نهایت عشق وصفای دل، سرشار از طراوت و جذابیت، در کمال انقطاع از خود و خلق، از عمق جان و روح با خدای خود خلوت کند فقط برای عده خاصی میسّر است. درک معارف قرآن در آن سطح برای دیگران مقدور نیست. این عدّة خاص و مکرّم همان کسانی هستند که خداوند متعال دربارة آنها فرمود:

«فی بیوت اَذن الله اَن تُرفع و یذکر فیها اسمه یسبّح له فیها بالغدوّ والاصال؛[7] در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که آنجا رفعت یابد ونام خدا در آن یاد شود و صبح و شام تسبیح و تنزیه ذات پاک او کنند.»

خلاصه آنکه قرآن معدن نور و هدایت است و هر کس با هر استعدادی می‌تواند به اندازة خودش از آن بهره‌مند شود.1 . . سورة انعام، آیة 90.2 . . سورة روم، آیة 30.3 . . فطرت، شهید مطهری، ص 25.4 . . سوره یونس، آیه 57.5 . . سوره قمر، آیه 17.6 . . سورة انفال، آیة 4.7 . . سورة نور، آیة 36.

نور بی‌ابها

قرآن مانند خورشید است. خورشید به همة اشیا نوررسانی می‌کند؛ امّا هر شیء در سطحی مشخص و معیّن می‌تواند از نور خورشید استفاده کند و اگر بخواهد بیش از گنجایش وجایگاه وجودی‌اش، خود را به خورشید نزدیک کند می‌سوزد. قرآن نور است و هیچ ابهام و پیچیدگی معمّاگونه‌ای ندارد. اگر ابهامی در سوره یا آیه‌ای دیده شود، آن ابهام برای کسی است که پایین‌تر از آن آیه قرار دارد؛ ولی برای آنکه با قرآن مأنوس است و دائماً خود را در معرض معارف جانفزای قرآن قرار داده است و مستعد دریافت انوار است، مبهم نیست. پس همة آیات قرآن نورانی وبی‌ابهامند و اگر برای کسی ابهام وجود دارد، این ابهام مربوط به خود او است.

»و انزلنا الیکم نوراً مبینا؛ و نور ی تابان به سوی شما نازل کردیم.«

نور بودن قرآن به این دلیل است که راهش روشن وبدون ابهام و با تاریگی نیامیخته است و هرگونه تردید و تحیّر را از بین می‌برد.

»کتابٌ انزلناه الیک لتُخرج الناس من الظلمات الی النّور؛[1] قرآن کتابی است که ما بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آوری.«

امام باقر علیه‌السلام فرمود: »فمن زعم ان کتاب ا لله مبهم فقد هلک و اهلک؛[2] هر کس گمان کند کتاب خدا مبهم است، به یقین خود و کسی که او را باور کند هلاک کرده است.«

ابهام داشتن با ذات قرآن ـ که نور و هدایت است ـ منافات دارد. البته بعضی می‌خواهند به محض خواندن قرآن و بدون هیچ زحمتی به همة معارف آن دست یابند و چون ناکام می‌مانند قرآن را به ابهام داشتن متّهم می‌کنند. قرآن یک کتاب بشری نیست که ظاهر و باطنش یکی باشد و همة درجاتش برای همگان قابل دسترسی باشد. قرآن معدن حقیقت است و عقل‌های متعمّق می‌توانند ظرفیت بالایی از آن را استخراج کنند. حقیقتی که مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام در توصیف انبیا بیان نمود و فرمود: »و یثیروا لهم دفائن العقول«[3] در مورد قرآن هم مصداق دارد. پیامبران آمدند تا جان و خرد انسان‌های متعمّق را شکوفا سازند و گنجینه‌های عقلی را که درون آنان نهفته است برایشان استخراج کنند. قرآن نیز چنین است و انسان‌ها مانند معدن‌های مختلف خود را در اختیار آن قرار می‌دهند و قرآن کمالات آنها را استخراج می‌کند. رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: »الناس معادن کمعادن الذهب والفضه؛[4] مردم معادن هستند مانند معدن‌های طلا و نقره.« همانطور که معدن به استخراج نیاز دارد و هر معدنی گنجینه‌ای متفاوت با معدن دیگر است. مردم نیز در عین آن که در فطرت و دانستنی‌های ضروری یکی هستند، گنجینه‌های متفاوتی دارند.

بنابراین منصف کسی است که اگر با آیه‌ای برخورد کرد که در نظرش ابهام داشت، ابهام و نقص را در استعداد خودش جست‌وجو کند نه در قرآن. قرآن ناطق مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: »واتّهموا علیه آرائکم‌؛[5] اگر جایی از قرآن را نفهمیدید قصور عقل خود را به حساب قرآن نگذارید« و نظر قاصر خود را زیر سؤال ببرید و متهم کنید نه قرآن را که نور تابان است.